

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

مخصوصاً آنهایی که ما بحث تعلم را به اصطلاح در تتیم بحث تعلم هستیم. مرحوم نائینی متعرض می شوند در بحث مقدمات مفوته به تعلم. چون عده ای تعلم را... فراموشی دیگر جزو نسیان ذاتی انسان است. عرض کنم که مقدمات مفوته حساب کرده اند تعلم را. در باب تعلم، عادتاً این طوری است یعنی حالا با قطع نظر از کلمات، علم شأنش طریقت صرف است. طبیعت علم این است دیگر. طبیعت علم طریقت دارد برای انسان به خارج، به خارج احراز کند. حالا این اصطلاحی شده که اگر مطابق با خارج بود یقین باشد و الا نه، این مجرد یک اصطلاح است. این طریقت دارد. اصولاً صفات نفسانی، این در فقه تأثیرگذار است. چون هم کلمه علم در روایات آمده، هم کلمه ظن در روایات آمده، هم کلماتی که مشابه این است. صفات نفسانی ای که انسان دارد اصولاً به سه قسم اساسی تقسیم می شوند. یک قسمشان موضوعیت دارند، مثل خوشحالی، غم، اندوه. اینها خودش خوشحالی دارد. مثل خوشحال بودن انسان. یک قسمش طریقت صرف دارد، مثل همین علم یا ظن به اصطلاحی که آقایان گفته اند. به این اصطلاحی که به اصطلاح به آن درجه بالا نرسد، احتمال خلاف درش باشد و احتمال خلاف هم معنی به نباشد، نه اینکه مجرد یک احتمال ضعیف.

و عرض شد سابقاً نمی دانم در این بحث ها گفته شده تا حالا یا نگفتیم، ظن در اصطلاح فقهای اهل سنت یا تحری در روایات ما به این معنا نیست. به معنای اینکه یکی ارجح باشد، ولو به مقدار کمی. این را ظن می گویند.

فرض کنید مثلاً در باب قبله، ۴۵ درصد قبله این طرف است، ۵۵ درصد قبله این طرف است. حالا ۱۰ درصد ارزشی ندارد اما خب بالاخره ارجح از آن است. اینجا عمل بکند به آنی که ارجح است. لذا ظن در باب قبله حجت است به این معنا. و همین معنا را هم آقایان اهل سنت در احکام دینی گرفته اند. خصوصاً مرادشان در احکام از حجیت ظن این است. یعنی ارجح باشد.

فرض کنید احتمال اینکه وجوب باشد ۴۵ درصد است، احتمال اینکه استحباب باشد ۵۵ درصد است. همین ۵۵ درصد که باشد، ۱۰ درصد بیشتر است، این را می گویند ظن. اصطلاح را فراموش نکنید. و این ظن پیش اهل سنت حجت بوده و وقتی آدم نگاه می کند، دلیلش هم همان انسداد ماست لکن به آن طول و تفصیل انسداد نیست، با آن مقدمات و تبیهات و اینها نیست. به نظرم در این چاپ رسائل مرحوم آقا رحمة الله، دلیل انسدادش ۹۰ صفحه است. همان دلیل انسداد بوده که ما راه ما به احکام بسته شده، به ظن عمل می کنیم.

و عرض کردیم در باب تعارض، اهل سنت حتی یک حدیث واحد هم از رسول الله در تعارض و ترجیح ندارند. اشتباه نشود. اصلاً ندارند. مرجحات خیلی فراوانی دارند. به نظر من در کتاب احکام که نگاه می‌کردم، جمع و تفریق و ضرب و تقسیم کردیم، چیزی نزدیک ۱۳۰ تا مرجح دارند، ۱۳۰، ۱۳۵ تا مرجح دارند. تمام این مرجحات ظنی است. هیچ کدامشان به اصطلاح منصوص نیست.

اصحاب ما به خاطر روایت عمر بن حنظله که جامع همه روایات است، مرجحات را منصوص گرفتند. فقط بحث کردند که آیا از مرجحات منصوصه به مرجحات غیرمنصوصه تجاوز و تعدی بکنیم یا نکنیم. اصحاب ما این جور عمل کردند. و خب عده‌ای معتقدند مثل مرحوم شیخ انصاری که می‌شود تعدی کرد. حالا معیار تعدی چیست آن بحث دیگری است. عده‌ای هم مثل مرحوم نائینی معتقدند که نمی‌شود تعدی کرد. عده‌ای هم مثل این حقیر سراپا تقصیر، اصلاً این روایت در ترجیح نیست، اشتباه کرده‌اند آقایان. این روایت در ترجیح احد الحجته بر دیگری نیست. این روایت در مقومات حجیت است، اشتباه شده است.

این روایت به قول مرحوم آقا ضیاء در کفایه هم آمده، این روایت در مقام تمیز الحجة عن اللاحجة است. حالا بنده با یک تعبیر، یکی از آقایان مدرسین گفت این تعبیر شما بهتر از تعبیر کفایه است. ما تعبیر کردیم مقومات حجیت. این اصلاً بحثش در مقومات حجیت است. کدام خبر حجت است.

تعارض فرعش این است که هر دو حجت باشند. و لذا ما عرض کردیم ما اصلاً بحث تعارض را به این معنا قبول نداریم، تعارض اخبار را. چون آن مبنی است، حالا من تعجب می‌کنم بعضی از آقایان هم مثل همین مبنا را دارند چرا توجه نکردند. چون تعارض مبنی است بر اینکه هر دو خبر حجت باشند فی ذاته، هر دو حجت باشند، در عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند، یکی دیگری را نفی می‌کند. این می‌شود تعارض.

یکی از حضار: جمع است دیگر، مهما امکن. چون مبنایشان جمع است، نه طرح.

آیت الله مددی: اصلاً تعارضی مطرح نیست حالا جمع باشد یا طرح اصلاً تعارضی مطرح نیست چون این مبنی بر،

یکی از حضار: بر مبنای آنها هر دو حجت هستند، مجبورند جمع کنند.

آیت الله مددی: بله، روی مبنای مرحوم شیخ طوسی بله. مبنای دیگری دارند از علمای ما که نه، مبنا هر دو حجت هستند لکن ترجیح می‌دهیم، جمع نمی‌کنیم. یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهیم. و ما عرض کردیم اینها مبنی است، این مبانی را من گاهی تکرار می‌کنم، می‌دانم خودم هم تکرار می‌کنم. چون خیلی اهمیت دارد، اساس فقه و اصول و تمام این بحث‌ها همین چند تا کلمه‌ای است که عرض می‌کنم.

یعنی چند، مثلاً بعضی ها چند جلد در تعارض نوشته اند. اصل کلمه تعارض که البته در روایات هم ما نداریم. ما اصلاً در روایات خودمان کلمه‌ی تعارض را کلاً نداریم. الا در آن مرفوعه‌ی زراره که حدیث نیست و خیلی درهم پاشیده است و از عوالی اللثالی است. در هیچ حدیثی تعارض، این اصطلاحی بوده اهل سنت از قرن چهارم تقریباً رایج شده و الا ما کلمه‌ی تعارض نداریم.

تعارض دقت کنید، فرع حجیت است. یعنی هر دو خبر حجیت باشند. وقتی هر دو خبر حجیت شدند، این دو تا در عرض همدیگر هستند. خیلی هم متحیرند آقایان که این کلمه تعارض از چه ریشه‌ای است. چون ما در روایاتمان داریم که زراره با حکم که بحث می‌کرد، از امام باقریک مطلبی را نقل کرد. بعد سال دیگر هم رفت، حکم هم گفت خب حرف خوبی است. سال دیگر رفت برای حج و برگشت، یک چیز دیگری از امام نقل کرد. حکم به او گفت ناقض حدیثک الاول. ناقض، نگفت عارضت. این نقض حدیث اول شد. البته عرض کردم روایت بسیار قشنگی است. یک مقدارش در وسائل آمده، کل روایت را وسائل نیاورده. آن هم یکی از چیزهای عجیب و غریب است واقعاً. خیلی حدیث لطیفی است، خیلی حدیث تأثیرگذاری است.

یکی از حضار: مصدرش کجا است؟

آیت الله مددی: نمی دانم تهذیب یا استبصار یا کافی، نمی دانم. یا کافی. مصدر از کتب اربعه است. یک تکه اش که مربوط بوده آورده، این ذیلش که بحث کرده با حکم و حکم این طور گفته و بعد رفته به امام صادق عرض کرده، امام باقر یا امام صادق، به نظر امام باقر است. بعد حضرت جواب دادند و فرمودند نکته اش این است، بعد حکم قبول کرد، گفت ناقض حدیثک الاول. باز رفته مدینه خدمت امام، گفت آقا حکم می گوید شما حدیثان به اصطلاح معارض شد، ناقض حدیثک الاول. حضرت جواب دادند، توجیه را. این را در کتاب وسائل نیاورده، این حدیث را نیاورده. و بسیار حدیث قشنگی است انصافاً خیلی تعبیر زیبایی است، عارضت نمی گویند.

عرض کردیم این کلمه تعارض، خب می دانید شما تضاد و تناقض و اینها در اصطلاحات ما کم آمد، اما تعارض به این معنا، این سرش این بود که در کلام عرب، عرض الطریق، چون طریق خب فرض کنید مثلاً سابق اسب بود یا حالا ماشین، اینها اسبها و ماشینها در طول طریق، طول طریق می روند. یکی ماشین، اسبش را وسط جاده، عرض جاده نگه می دارد. خب دیگر راه بسته می شود، نمی توانند بروند. این تعارض است. چون آقایان متحیرند که این تعارض از چه کلمه‌ای گرفته شده. این تعارض از کلمه عرض الطریق گرفته شده. یعنی در وسط جاده ایستاد. ماشینش را فرض کنید در طول جاده نگه داشت.

آن وقت تعارض چرامی گویند تعارض؟ به این معنا که فقط این آقا ماشینش را نگه نداشته، آن یکی دیگر هم ماشینش را نگه داشته، دو تا. یعنی این هم ماشینش را صاف کند باز آن راه را بسته. لذا سر تعارض این است که باید هر دو طرف راه را بسته باشند. دقت کردید؟ اما اگر کسی یک حدیثی را قبول کرد، گفت ما این حدیث را با شواهد قبول داریم، یک حدیثی مخالف این بود، اینجا نمی گویند تعارض، می گویند عارضه. باب مفاعله رامی آورند. باب تفاعل را، دقت کردید؟ اینها ظرافت کاری هایی است که خیلی دقت می خواهد. دیگر باب تفاعل آنجا نمی آورند. باب مفاعله می آورند. مثل همین که گفت ناقضت حدیثک الاول. باب مفاعله می آورند، می گویند عارضه، حدیث اخیر عارضه. چون حدیث اول را قبول داشته، آن راه را نبسته. اگر دو تا حدیث باشند که راه ببندند، این را می گویند تعارض. و لذا باید هر دو حجت باشند.

یکی از حضار: این روایت را اولاً نبود، فرمودید. این مربوط به وسائل است، در ذکری و بعد شهید در ذکری مثل حدیث صحیح از زراره که خود شهید گفته صحیح السند است. مستدرک هم نیست.

آیت الله مددی: من دیدم حدیث را اما دیگر تو ذهنم نبود چون ایشان پرسیدند.

یکی از حضار: عبارت هم نقضت است، نه ناقضت.

آیت الله مددی: اینی که من دیدم چاپ شده، مرحوم آقای ربانی در حاشیه وسائل خودش چاپ کرده. در چاپ وسائل اگر، مرحوم ربانی. آنجا ناقضت دارد.

یکی از حضار: در آل البیت نقضت است.

آیت الله مددی: بله. توی متن وسائل نیامده. تو حاشیه آقای ربانی نقل کرده.

یکی از حضار: در متن وسائل نیامده.

آیت الله مددی: در متن وسائل نیامده تو آل البیت هم کامل آورده؟ به نظرم ناقص اگر آورده باشد.

یکی از حضار: آخرش این است، قال زراره، فعملت بالحديث الذي حدثني به الحكم واصحابه، فقال نقضت حديثك الاول، فقط.

آیت الله مددی: بله. در چاپ آقای ربانی الان تو ذهن من، بله آقا.

یکی از حضار: تو ذکری هم می گویم، می بینم که در.

آیت الله مددی: من در چاپ مرحوم آقای ربانی تو ذهنم الان این طور است، ناقضت حدیثک الاول. البته نقضت هم اشکال ندارد، نقض هم می شود گفت. و من عرض کردم، این یک نکته ای است که باز هم هی نکته پشت سر نکته می گوئیم.

نقض اصولاً در لغت عرب به دو معناست. لذا ما، شیعه، یک جور نقض را معنا کرده ایم، اهل سنت یک جور. این یک نکته فنی است. نقض به معنای در لغت عرب به معنای از بین بردن هم هست. نقضت الشمس الظل، از بین بردن، یعنی زال. نقض به معنای شل کردن هم هست. مثل «کالتی نقضت حبلها». نقضت نه به معنای اینکه پاره کرد. این یک ریسمانی درست کرد، زنی نشسته. بعد این را باز کرد از هم. ریسمان را باز کردن، شل کردن، این را هم نقض می گویند.

مرحوم شیخ انصاری «لا تنقض الیقین بالشک» را، نقض را به معنای دوم گرفته است. اهل سنت نقض را به معنای اول گرفته اند. این نکته فنی را هم بگوئیم. در کتب اهل سنت دارد «الیقین لا یزال بالشک». ببینید، زوال گرفته. در کتب اهل سنت به جای «الیقین لا ینقض بالشک»، «الیقین لا یزال بالشک» و «لا یزول بالشک»، هر دو جورش آمده. دقت کردید؟ نکته فنی روشن شد؟ نکته فنی این بود که کلمه ی نقض به چه معناست. مرحوم شیخ می گوید نقض به معنای شل کردن است، سست کردن است. «کالتی نقضت حبلها». دقت کردید؟ مثل طناب را آدم باز کند از هم، اگر باز کرد پاره کردنش راحت است. این را ایشان نقض گرفته. این «نقضت حدیثک الاول» به معنای زوال است. شل نیست. دقت کردید؟ نقضت به معنای از بین بردن است. مثل «لا تنقض الیقین بالشک» ی که مرحوم شیخ فرموده اند نیست. این نکته هم در ذهن.

پس بنابراین تعارض فرع حجیت تعبدی است. اما ما چون قائل به حجیت تعبدی نیستیم، ما خبر ثقه را حجت نمی دانیم. خبر عدل امامی را هم حجت نمی دانیم. قائل هستیم به تجمیع شواهد. چون قائل به تجمیع شواهد هستیم، خب بالاخره شواهد یا با این حدیث است یا با آن حدیث است. معنا ندارد که شواهد با هر دو حدیث باشد. لذا تعارض اصلاً پیش ما، بله، اختلاف اخبار چرا. و لذا هم در روایات، اختلاف داریم. اختلاف اخبار درست است. تعارض اخبار نه. تعارض مبنی است بر تعبد، حجیت تعبدی.

کما اینکه خوب دقت بفرمایید، ترجیح هم اگر قائل شدیم، به نظر ما مبنی است بر تعبد. یعنی اینکه بگوئید یک خبری که حجت است بر آنکه حجت است مقدم است، این هم تعبد می خواهد این هم دنبال تعبد است. بگذریم حالا از بحث خیلی خارج نشویم. این نکات فنی را در ذهنتان باشد.

آن وقت پس ما در صفات نفسانی خودمان، یک صفات نفسانی داریم که موضوعیت دارد که عرض کردیم. یک صفات نفسانی داریم که اینها طریقت صرف هستند مثل علم. یک صفات نفسانی داریم که هم طریقت دارند هم موضوعیت دارند. این هم جزو صفات نفسانی است، مثل خوف. می گویند طریقی که مخوف است. خوف مثلاً دزد هست. راهی است، بیابانی است، جاده ای است که درش خوف دزد هست یا خوف حیوانات درنده هست.

این خوف دو جور است. هم یک نوع حالت نفسانی انسان است، وقتی خوف دارد قلق دارد، اضطراب دارد. همین خوف و لذا عرض کردیم کراً و مراً، لا حرج به معنای همان خوف است، حرج. عده ای از حتی علمای اهل سنت، علمای لغت، حرج را با ضرر یکی گرفته اند. عرض کردیم صحیحش این است که دو تا است. ضرر نقص است. اگر نقصی برای انسان پیدا شد ضرر است. اما حرج آن حالت نفسانی انسان است. احساس ضیق نفس می کند، آرامش ندارد. آن آرامش. و این را اصطلاحاً حرج می گویند. حرج غیر از ضرر است. و خوف دو صفت دارد. مثلاً خاف در طریقی رفت که خوف دزد هست، خب این دو جور می شود. ممکن است تا آخر طریق برود دزد پیدا نشود، ممکن است پیدا بشود. چون طریقت هم دارد. لذا این بحث در روایاتی که درش کلمه خوف آمده، این را من به شما عرض کنم چون در بحث ها من سعی می کنم فایده فقهی هم تویش باشد. مثلاً «إِنْ خَافَ عَلَى عَيْنِهِ الرَّمَدَ» در باب صوم. «إِنْ خَافَ عَلَى عَيْنِهِ الرَّمَدَ»، این خاف به چه معنا؟ به معنای حالت نفسانی یا نه، به معنای حالت نفسانی نیست، واقعاً این رمَد و این درد چشم برایش پیدا بشود؟

چون خوف دو نکته دارد: هم طریق است، وقتی خوف دارد می فهمد که مثلاً بیماری چشم پیدا می کند، هم یک حالت نفسانی است برای انسان. و لذا ممکن است حالت نفسانی اش باشد، خوف رمَد، خوف مرض داشته باشد اما عملاً مریض نشود، عملاً بیمار نشود. این را بحث را آقایان کرده اند. این بحثی که شده سرش این است. این صفاتی مثل خوف هم جهت نفسانیت دارد، موضوعیت دارد، هم جهت طریقت دارد. هر دو جهت را دارد. هم طریقت، هم موضوعیت.

آن وقت مسئله علم که الان محل کلام ماست، این جنبه طریقت صرف دارد. البته کلمه ظن هم طریقت دارد به قول مرحوم نائینی و آقاضیاء و دیگران. این مدرسه ی اصولی متأخر ما، ظن را برایش حالت علم قائل شده اند. یعنی حالت کشف قائل شده اند، لکن کشف ناقص. اینکه می گویند مدرسه ی اصولی، چون مدرسه ی اصولی اهل سنت این نیست. ظن به این معنا نیست.

و عرض کردیم باز هم در محل خودش، این هم اضافه کردیم چون یک کسی اخیراً به من گفت که فلان آقا گفته ظن به معنای علم است. گفتم نه، ظن به معنای علم نیست. ببینید، ظن در قرآن گاهی استعمالی که شده شامل علم هم می شود. «إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»، این شامل علم هم می شود. ظن در قرآن، نه این ظنی است که الان در کتب ما متعارف است، نه آن ظنی که در اخبار یا به اصطلاح اهل سنت گفته اند. آن یک ظن دیگری است. اصل آن ظن به معنای اینکه انسان یک صورت ادراکی داشته باشد، وقتی بخواهد پشتوانه‌ی علمی اش را نگاه کند، پشتوانه اش قوی نباشد. ظن در قرآن به اعتبار پشتوانه اش است.

«يَقُولُونَ إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ هَذَا»، «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». یعنی پشتوانه‌ی این مطلب... و الا مردم عوام به آن مطلبی که می گویند از علم ما هم بیشتر علم دارند، یعنی بسیار علمشان قوی هم هست نه اینکه ظن است. اصلاً علم بسیار قوی دارند و عوام حالتشان این جور است. آن ظنشان از آن درجات اعلای علم است.

لکن چیست مشکلش؟ چرا قرآن به آن ظن می گوید؟ پشتوانه‌ی علمی ندارد. وقتی می گویند آقا این از کجا تو این مطلب را می گویی؟ می گوید «وجدنا آباءنا على هذا». خب آبای شما نفهمیده اند. دقت کردید؟ و لذا ظن در قرآن، نه به معنای ظنی است که الان ما می گوئیم، ۸۰ درصد و ۷۰ درصد، نه به معنای ظنی است که اهل سنت می گویند ترجیح ولو به ۵ درصد، ۶ درصد. به هیچ کدام از اینها نیست. آن یک معنای دیگری است یعنی پشتوانه ندارد. پشتوانه «ما أنزل الله بها من سلطان». سلطان ندارد.

عرض کردیم وقتی منطق ترجمه شد به عربی، دلیل را حجت اسم گذاشتند. حجت به معنای غلبه است دیگر. اما در قرآن سلطان آمده به جای حجت. خیلی تعبیر قشنگی است. «ما أنزل الله بها من سلطان». آنزل الله، یعنی در نظام طبیعت، در نظام الهی، این پشتوانه‌ای ندارد. این نمی تواند بر آن پشتوانه پیدا کند.

و کذلک «قالوا هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین». اگر شما ادعا می کنید با واقع ارتباط دارید و به واقع رسیدید، صادق یعنی ارتباط با واقع دارد، به واقع رسیده. اگر ادعا دارید به واقع رسیده، آن دلیلتان را بیاورید، برهانتان را بیاورید. دلیل رسیدن به واقع برهان است. دقت می کنید؟ در قرآن به جای این حجت و دلیل و اینها دو عنوان آمده. یکی عنوان برهان: «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین». این اصطلاحات خوب است، یعنی اشتباه نشود. دیدید اصطلاحات قرآنی یک جور است، اصطلاحات اهل سنتی یک جور است، اصطلاح ما یک جور دیگری است. دقت کردید؟ «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین». صادقین یعنی شما می گوئید ما به واقع رسیده ایم. خیلی خب، اگر به واقع رسیدید برهانتان چیست؟

یا «ما أنزل الله بها من سلطان». خیلی تعبیر زیبایی است سلطان. شما سلطه‌ی بر واقع و چیرگی بر واقع و غلبه‌ی بر واقع ندارید. آنی که هست، شما باید در واقع به آن متن واقع برسید و به متن واقع غلبه پیدا کنید، مسلط، ببینید، مسلط بر واقعیت بشوید. «ما أنزل الله بها». این راه‌هایی را که شما رفته‌اید، خداوند متعال در نظام عالی طبیعت، در نظام عالی تکوین، چنین راهی را قرار نداده، چنین سلطانی را قرار نداده. چنین سلطان، شما ندارید «ما أنزل الله بها من سلطان».

پس اگر گفتیم ظن در قرآن به معنای علم به کار برده شده، یعنی این. البته عرض کردیم حالا دیگر نمی‌خواستیم بگوییم. عرض کردیم ظن در کلمات عرب، البته آقایان در قرآن می‌دانید هم کلمه ظن با ظاء اخت الطاء آمده، «إن هم إلا يظنون»، هم با ضاد اخت الصاد آمده. «وما هو على الغيب بضنين». این ضنین با ضاد اخت الصاد است. یکی با طاء اخت الطاء است، یکی اخت الصاد است. دقت کردید؟ آقایان فرق گذاشته‌اند. عرض کردم این از قدیم مطرح شده که فرق نیست، این احتمالاً لهجه باشد. دو تا در اصل در یک ریشه هستند. حتی صاحب بن عباد، این تازگی هم ندارد، بعضی‌ها خیال می‌کنند بحث‌های جدیدی است که مستشرقین مطرح می‌کنند.

صاحب بن عباد رساله‌ای دارد، چاپ شده رساله باریکی است، کوچکی است. «الفرق بين الضاد والطاء». اصلاً فرق بین این دو تا رساله دارد ایشان، نزدیک هزار سال قبل. صاحب بن عباد رساله‌ای در این جهت دارد. که اینها فرق و به نظر ما هم عقیده‌ی ما هم همین است. و عرض کردیم که کلمه ظن به معنای در لغت عرب، در صلب لغت عرب به معنای ضیق است تنگنا. این ضیق را الان آقایان ضیق ادراکی گرفته‌اند. مثلاً ۷۰ درصد، ۶۰ درصد. این در حقیقت ضیق ادراکی گرفته‌اند.

در قرآن ضیق پشتوانه‌ی علمی گرفته شده. وقتی پشتوانه‌ی علمی ضعیف است. دقت کردید؟ «إن هم إلا يظنون»، این ظن در اینجا یعنی پشتوانه علمی ضعیف است. پس هر دو به معنای همان ضیق است. یک دفعه ضیق در ناحیه ادراک گرفته‌اند، ضیق ادراکی، همین است که ما الان در اصول می‌خوانیم. یک ضیق در ناحیه پشتوانه علمی و دلیل و صدقش در سلطاننش گرفته‌اند، این همان ظنی است که در قرآن آمده.

یکی از حضار: الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم هم این هم همین طوره؟

آیت الله مددی: بله، يظنون گاهی به معنای علم می‌آید به این معناست. یعنی به این معنا. لکن اینها خیال می‌کنند، خیال می‌کنند نه اینکه خیالی که ما خیال می‌کنیم یعنی مثلاً ۸۰ درصد، نه، ممکن است صد درصد هم بیشتر باشد. علمی که عوام دارند از علمی که آقایان مجتهدین دارند به مراتب قوی‌تر است. در آن شبهه ندارند. اما خب پشتوانه علمی ندارد.

یکی از حضار: جهل مرکب است دیگر.

آیت الله مددی: جهل مرکب. یعنی پشتمانی علمی ندارد. «ما أنزل الله بها من سلطان». دقت می کنید؟ این با پشتمانی علمی ندارد. حالا به هر حال، به هر حال مسئله تعلم را مرحوم آقای نائینی در اینجا مطرح فرمودند. نسبت داده شده به بعضی از علما بله، که تعلم را وجوب نفسی گرفته اند. این را نسبت داده شده که تعلم وجوب نفسی دارد. وقاعدتاً تعلم وجوبش طریقی است. علم عرض کردم طریق صرف است. تعلم عادتاً وجوب نفسی پیدا نمی کند.

لذا این مطلب را البته ما حالا به جای اینکه مثل مرحوم نائینی آخر مطلب بگوییم، اول مطلب بهتون گفتیم. این در صفحه ۲۰۴ که مرحوم نائینی وارد بحث تعلم می شود، در صفحه ۲۰۶ می گوید ومن الغریب، آخر صفحه است، در صفحه ۲۰۶ ومن الغریب ان الشیخ قدس سره مع التزامه بان العلم و التعلیم لم یکن واجباً نفسیاً، البته این روشن نیست شاید ملتزم بوده، و ان العقاب علی مخالفة الواقع، حکم بفسق تارک تعلم مسائل الشک و السهو فی الصلاة،

که اگر کسی مرد متدینی است، آدم همه جهات عدالتش مراعات می کند، فقط احکام شک و سهو و اینها را درست نمی داند. احکام آنی است که مثلاً مبتلا نشده، احکام شک و سهو و چه کار باید بکند اینها را بلد نیست. اگر بخواهیم پشت سر این نماز بخوانیم نمی شود. چون همین که احکام را بلد نبود فسق است. دقت کردید؟

یک بحثی را مرحوم شیخ دارد که اگر کسی احکام شرعی را تعلم نکرد، همه جهاتش درست است، همه عبادات، همه کارهایش مرتب است، اما احکام را فقط، احکام شک و سهو، گفته حالا من مبتلا نمی شوم یا اگر مبتلا بشوم مثلاً یک کار احتیاط می کنم. احکام سهو و شک را بلد نبود، می گوید پشت سر این نماز نخوانید. این «ومن الغریب» که مرحوم نائینی، این «ومن الغریب» را اول خواندم که معلوم باشد. این هست، به شیخ نسبت داده شده که اگر احکام سهو و شک را بلد نباشد، پشت سرش نماز نخوانید. ولو عادل عادل باشد، هیچ در جهت عدالتش بحثی نباشد. چرا؟ چون این واجب نفسی گرفته اند.

یکی از حضار: این که شیخ گفته کجای این چیز است؟

آیت الله مددی: بله، محل کلام است که این را شیخ آیا گفته یا نگفته. به نظرم نقل شده، آقای خویی هم نقل می کردند تو درس. به نظرم نقل شده تو رساله عملیه اش حضرت استاد، به نظرم آنجور می آید الان. الان نشده در کتاب آقای خویی نگاه کنم اما من تو درس آقای خویی هم من شنیده ام، خود در درس آقای خویی هم شنیده ام.

«حکم بفسق تارک تعلم مسائل الشک و السهو فی الصلاة و لو لم يتفق الشک و السهو فيها علی ما حکى عنه فی بعض الرسائل العملية». خود ایشان هم دارد. تو ذهن من هم همین بود که در بعضی از رساله‌های عملیه‌اش آمده. به نظرم من از آقای خویی هم شنیدم. «و هذه الفتوى من الشيخ لا توافق مسلکة فی وجوب التعلم». خب نه، شاید تعلم را، عرض کردم این نکته فنی‌اش عبارت از این است که یک روایتی دارد، آیه‌ی مبارکه را می‌خواهید نگاه کنید. البته روایت سندش ضعیف است. مرحوم صاحب کفایه هم آورده، عده‌ای هم آن را نقل کرده‌اند.

روایت این است که «یقال»، این «ولله الحجة البالغة» در ذیل این آیه‌ی مبارکه است: «ولله الحجة البالغة». فرمودند به اینکه «یقال للبعد يوم القيامة: هلا عملت؟» چرا عمل نکردی؟ «فقال: ما تعلمت». ما علمت، به نظرم. ما علمت. خبر نداشتم، من نمی‌دانستم. «فیقال له: هلا تعلمت؟» اصلاً عقاب به خاطر ترک تعلم است. دقت کردید؟ این روایت را در کفایه هم اشاره می‌کند به این روایت. این در کتب اصولیان آمده. بله آقا؟

یکی از حضار: حتی تفعله هم دارد.

آیت الله مددی: آه، حتی تعمل دیگر.

یکی از حضار: این عبارت یک اشکال دارد، در حدیث چیز دیگری است.

آیت الله مددی: نه همین طوره.

یکی از حضار: حتی تفعل دارد، حتی.

آیت الله مددی: هلا تعلمت، هلا تعلمت دارد. این هلا تعلمت معلوم می‌شود تعلم خودش، عرض کردم تو ذهنم است هم ارسال دارد، هم آن شخصی که اسمش برده شده ضعیف است. تو ذهنم الان این طور است، این لحظه‌ای که الان بحث است. چون مراجعه نکردم تازگی. از سابق که نگاه کردم، بخوانید حالا اگر دستگاه دارید سندش را بخوانید. هم به اصطلاح ارسال دارد، هم آن شخصی که ارسال دارد سندش ضعیف است.

علی ای حال به، به نظرم می‌آید الان به نظر می‌آید، دقیقاً نمی‌توانم بگویم، به مقدس اردبیلی هم نسبت داده شده که ایشان هم وجوب تعلم را نفسی می‌دانند. به نظرم این طور می‌آید. الان نمی‌توانم نسبت بدهم. اما تو ذهنم هست که به مرحوم مقدس اردبیلی هم نسبت داده

شده که وجوب تعلم وجوب نفسانی است. واجب است بر انسان، یکی از واجبات الهی هم همین است که احکام شک و سهو و اینها را یاد بگیرد. اگر یاد نگرفت، اخلال به واجب کرده، فسق است، فاسق است.

یکی از حضار: حالا این تعمیم دارد یا اینکه راهش؟

آیت الله مددی: بله، این هست که در روایات، مجموعه روایات تقلید هم، تعلم تقلیدی هم مثل تعلم عن اجتهاد است. آن هم صدق می کند. یک روایت دارد که مرحوم صدوق، سأل مشایخنا که در شب قدر، مذاکره علم از هر چیزی، عبادت، ثوابش بیشتر است. بعید نیست آن مذاکره علم که در شب قدر است، تقلید را هم شامل بشود. مثلاً افراد بنشینند بگویند آقا مرجع من در رساله اش این طور نوشته، آن می گوید نه آقا مرجع من این طور نوشته. همین که تقلید، دقت کردید؟ این هم یک نکته است.

در بعضی از موارد که علم آمده، شامل علم تقلیدی هم می شود. این را خوب دقت کنید. اما مثلاً در آن روایت عمر بن حنظله یا روایت ابی خدیجه، «انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا». یعلم، این یعلم، علم اجتهادی است. این تشخیص اینکه علم شامل تقلید هم می شود یا علم اجتهادی است، این هم یکی از نکات فنی است. «یعلم شیئاً»، آن علم اجتهادی است. البته مرحوم صاحب جواهر رحمه الله معتقد بود که یعلم تقلید را هم شامل می شود. آوردید روایت را؟

یکی از حضار: بله مرحوم شیخ می فرمایند و قال

آیت الله مددی: در کجا؟

یکی از حضار: امالی شیخ طوسی

آیت الله مددی: امالی؟

یکی از حضار: این که از امالی شیخ قال کنت جاهلاً قال له افلا تعلمت حتی تعمم

آیت الله مددی: نه سند را می خواهم بخوانید نه آن که هیچ

یکی از حضار: خبرنی ابوالقاسم جعفر بن محمد قال حدثنی

آیت الله مددی: حدثنی ابوالقاسم جعفر بن محمد ابن قولویه صاحب کامل الزیارات بعد

یکی از حضار: قال حدثنی محمد بن عبد الله الجعفر الحمیری

آیت الله مددی: این پسر عبد الله حمیری

یکی از حضار: عن ایبه عن هارون مسلم عن مصعدة بن زیاد

آیت الله مددی: مصعدة بن صدقة؟

یکی از حضار: زیاد

آیت الله مددی: مصعدة بن زیاد نه اینکه سندش خیلی بد نیست این می شود قبولش کرد هارون بن مسلم ثقة است این معمر بوده قرب اسناد دارد به اصطلاح و مصعدة بن زیاد به نظرم مرحوم شیخ نجاشی توصیه کرده صدقة را نه زیاد را چهارتا مصعدة ذکر کرده به نظرم زیاد را توثیق کرده است یکی را یا دو تا را توثیق کرده است.

علی ای کیف ما کان این سند اگر باشد که خیلی بد نیست نه حالا من در ذهنم یک سند دیگری بوده این سند که خیلی بد نیست می شود به راهی درستش کرد علی ای حال برگردیم به بحث خودمان این داشتیم چه نقل می کردیم که رسیدیم به اینجا؟ که در باب

یکی از حضار: وجوب تقسیم باشد

آیت الله مددی: ها وجوب نه وجوب اجتهادی مرحوم صاحب کفایه، مرحوم صاحب جواهر می گوید يعلم ولو بتقلید! لذا ایشان اجتهاد در قضای شرط نمی داند. آخر می گویند، حالا دیگر خسته شد، نقل بکنم. می گویند محمد شاه قاجار شوخی کرده بوده که صاحب جواهر درسش شده مثل دکان رنگریزی. آخر پارچه می بردند تو دکان رنگریزی، می ریختند مثلاً سفید می شد، می ریختند سبز می شد، آبی می شد. می گفت این هی می گوید هر کی درس من حاضر بشود، این به او اجازه اجتهاد می دهد. می گوید مجتهد است. این مثل دکان رنگریزی شده که هر کسی آنجا برود زود مجتهد می شود.

بعد می گویند کلام به صاحب جواهر رسیده، گفته نه آقا من این حرف را نگفتم. من چون در قضاوت، اجتهاد را شرط نمی دانم، کسی که درس من می آید لا اقل حد تقلید را بلد است دیگر، حد تقلید را یاد می گیرد. علم تقلیدی هم کافی است نزد من. نه اینکه اینجا دکان رنگریزی است، هر کسی وارد درس من می شود تبدیل به مجتهد می شود. نه، من چون علم تقلیدی را در باب قضاوت کافی می دانم. البته فکر کنم به محقق قمی هم نسبت داده شده، منحصر به ایشان نیست. به عده ای یعنی ببینید، آن يعلم شیئاً، کلام در يعلم است. آیا شامل علم تقلیدی می شود یا نمی شود؟ دقت کردید؟

در بعضی جاها علم یعلم به معنای علم اجتهادی است. چرا؟ نکته اش چیست؟ چون علم تقلیدی در حقیقت علم نیست. این مقلدش عوض شد مرد، این هم عوض می شود. ظاهر یعلم، چون کلی مشکک است، ظاهر یعلم این است که علمی باشد که ثابت باشد. علم ثابت، اجتهادی است.

یکی از حضار: اجتهادی هم استاد، تغییر، یک ادله...

آیت الله مددی: باز هم رو دلیل است. نه، به موت مقلد...

یکی از حضار: ولی به دلیل تغییراتش هم بیشتر باشد، یک بار می بیند تمام می شود، این...

آیت الله مددی: نه، این طور نیست. نه، این را من، اگر این در حدی است که دائماً در حال تغییر است، پس به اجتهاد نرسیده هنوز.

یکی از حضار: جوال نیست.

آیت الله مددی: آخر می گویند یکی از بزرگان خدمت یک آقای رسیده بود که اجازه اجتهاد می خواست. اسم نمی برم، هر دو را می شناسید. اسم نمی برم. بعد گفته بود آقا خب، خیلی مرد، این شخصی که از او اجازه، خیلی مرد بزرگواری بود، دیده بودمش من. خیلی شخص جلیل القدری بود. خیلی متدین و متعبد و بافق و اهل زهد و تقوا و ورع و اجتهاد. بله. گفته بود آقا من گاه گاهی شک می کنم که مثلاً خودم می توانم مثلاً احکام را استنباط کنم. آن آقا هم شوخ بود، گفت آقا شک نکنید، شما مجتهد نیستید. شک نکنید شما مجتهد نیستید. جای شک ندارد. علی ای حال

یکی از حضار: شک کرد یعنی نیست دیگر

آیت الله مددی: نه گفت اصلاً شک نکنید شما مجتهد نیستید.

علی ای حال این هم راجع به این بحث.

یکی از حضار: شیئاً هم یکی از شأنش، یک مقدار کم هم کافی است، همین فقط شامل تقلید بشود، شیئاً؟

آیت الله مددی: خب علم، سر کلمه ی علم است. شیئاً بله، اجتهاد تجزی هم کافی است. ببینید، در باب قضاوت تجزی هم کافی است. «یعلم شیئاً من قضایانا». اما علمش چیست؟ بحث سر کلمه ی علم است. علم تقلیدی هم کافی است یا علم باید اجتهادی باشد؟ آقایان می گویند چون علم تقلیدی علم نیست در حقیقت، اگر مقلد نظرش عوض شد یا مقلد فوت کرد عوض می شود، پس این علم

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۲۰۲۵/۰۹/۰۸ - ۱۴۰۴/۰۶/۱۷

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

جلسه: ۲

صفحه ۱۴

.....
نیست. آن علمی که به اصطلاح واقعاً عنوان علم بر آن صدق می کند، علم اجتهادی است. پس مراد از یعلم یعنی اجتهاداً، تقلیداً را شامل نمی شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین